

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ





سازمان اوقاف و امور خیریه
مرکز امور قرائت



علماء و انساب قرآن

تهیه و تنظیم: دفتر قرآن و عترت حوزه‌های علمیه
تولید: خانواده هنری تبلیغی عقیق
ناشر: مرکز امور قرآنی سازمان اوقاف و امور خیریه

نویسندگان: پرستو علی‌عسگرنجاد، حبیبه جعفری، اعظم عظیمی
تحقیق: ذبیح‌الله طاهری
طراح جلد و گرافیک داخلی: غلامعلی جزینی
صفحه‌آرا: محمد حسن نظری
نوبت چاپ: اول، بهار ۱۳۹۵
شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه
قیمت: ۵۰۰۰ تومان

نشانی: تهران، خیابان حافظ، خیابان نوفل لوشاتو، خیابان هانری کربن، خیابان شهید
هاشمی فر، مرکز امور قرآنی سازمان اوقاف و امور خیریه. تلفن: ۰۲۱-۶۴۸۷۱۱۶۵



دفتر قرآن و عترت
حوزه‌های علمیه



خانواده هنری تبلیغی
عقیق



سازمان اوقاف و امور خیریه
مرکز امور قرآنی

فهرست

۸	اشاره
۱۰	شیخ مفید
۱۲	شیخ طبرسی
۱۴	خواجه نصیرالدین طوسی
۱۶	ملا عبدالله شوشتری
۱۸	علامه سید محمد باقراسترآبادی (میرداماد)
۲۰	ملاصدرا
۲۲	علامه محمدتقی مجلسی
۲۴	ملا محسن فیض کاشانی
۲۶	آقا محمد بیدآبادی
۲۸	شیخ مرتضی انصاری
۳۰	آخوند ملافتحعلی سلطان آبادی

۳۲	سید جمال الدین اسدآبادی
۳۴	سید محمدتقی شیرازی
۳۶	شیخ فضل الله نوری
۳۸	شیخ مرتضی طالقانی
۴۰	شیخ عبدالکریم حائری
۴۲	آیت الله سید شهاب الدین مرعشی نجفی
۴۴	میرزا محمدحسین غروی نائینی
۴۶	شیخ حسنعلی نخودکی
۴۸	آیت الله سید علی قاضی طباطبائی
۵۰	شیخ نورالدین عراقی
۵۲	شهید مدرّس
۵۴	آیت الله بروجردی
۵۶	آیت الله شیخ محمدتقی آملی
۵۸	آیت الله سید عبدالحسین طیب





۶۰	آیت الله ملا معصوم علی همدانی
۶۲	آیت الله میرزا محمد علی اراکی
۶۴	آیت الله شیخ مجتبی قزوینی
۶۶	امام خمینی
۶۸	علامه امینی
۷۰	آیت الله سید عبدالکریم کشمیری
۷۲	علامه محمد حسین طباطبایی
۷۴	آیت الله بهاء الدینی
۷۶	آیت الله محمد تقی بهجت
۷۸	آیت الله صافی گلپایگانی
۸۰	آیت الله شهید مرتضی مطهری
۸۲	آیت الله حسن زاده آملی
۸۴	آیت الله سید علی خامنه ای
۸۶	حجة الاسلام محسن قرائتی

اشاره

صفحات این کتاب همان‌گونه که از اسمش پیداست پیرامون سبک زندگی علماست و انس با قرآن کریم. علمایی که وارثان انبیاء هستند و سال‌های بابرکت عمر خویش را گذاشته و می‌گذارند برای ترویج معارف قرآن و عترت. اهمیت مطالعه این کتاب از آن روست که شاید نسل امروز آن‌طور که باید و شاید، نسبت به سبک زندگی علما و به‌ویژه مسئله انس آن‌ها با این کتاب کریم، اطلاعات چندانی نداشته باشند و چنین نوشته‌های کوچکی، حرکتی هستند در جهت آگاهی بخشی و البته تلنگری برای رفتن به سمت این میراث جاودان پیامبر اسلام ﷺ.

برای شروع، کار تحقیق بسیار ویژه‌ای در خصوص علماء، زندگی‌هایشان و ارتباطشان با کتاب خدا توسط محقق محترم این مجموعه انجام شد. این را گام اول قرار دادیم و در گام بعدی تحقیق‌ها را که گاهی فقط یک جمله بودند تبدیل کردیم به روایت‌های داستانی.

روایت داستانی‌ای که در عین حفظ محتوی و مفهوم تحقیق، متنی روان دارد و ساده. پس از پایان کار، احساس کردیم که شاید بسیاری از مخاطبان، حتی نام برخی از این بزرگان را نشنیده باشند، به همین دلیل، در گام بعدی، زندگی‌نامه‌ علماء را به شکل خلاصه و با قلمی روان، در ابتدای هر قطعه آوردیم تا مخاطب ابتدا زندگی‌نامه‌ عالم را بخواند و سپس در ضمن یک روایت داستانی، سخن یا رفتار ایشان را پیرامون انس با قرآن مطالعه کند.

در ترتیب قطعه‌ها نیز ملاک، تاریخ تولد و دوره‌ زمانی زندگی علماء جلیل‌القدر بوده است تا مخاطب از قدیم تا به امروز با منش و سبک زندگی ایشان آشنا شود.

این اثر شروعی است برای مجموعه‌ چند جلدی ارتباط علماء با قرآن که شامل علماء و انس، علماء و حفظ، علماء و تدبر و... می‌باشد. از دفتر قرآن و عترت حوزه‌های علمیه که زحمت تهیه و تنظیم مطالب کتاب را عهده‌دار گردید و همچنین مرکز امور قرآنی سازمان اوقاف و امور خیریه که در چاپ و انتشار این اثر مشارکت نمود، تشکر نموده و از خداوند مهربان خواستاریم که به تمامی کسانی که در بیان و ترویج معارف قرآن، این کتاب انسان‌ساز، قدمی برمی‌دارند، توفیق روزافزون عنایت بفرماید.

شیخ مفید رحمۃ اللہ علیہ

(۳۳۸-۴۱۳ هـ ق)

اسمش را از توقیعی که حضرت صاحب الامر (عجل الله فرجه) برایش نوشته، گرفته است. از همان روزها که همراه پدرش برای تحصیل علم به بغداد آمده بود و استادان از پاسخ سؤالاتش درمانده بودند، پیدا بود که آینده بزرگی در پیش دارد. به سرعت به کسوت استادی درآمد. شیخ طوسی، یکی از شاگردان ارزنده مکتب او بود. شیخ مفید، در عصر خویش، ریاست و مرجعیت شیعه را به عهده داشت. در فقه و کلام، بر هر کس دیگر مقدم بود. حافظه خوب و ذهنی دقیق داشت و در پاسخ به سؤالات، حاضر جواب بود. او بیش از ۲۰۰ جلد کتاب کوچک و بزرگ دارد.^۱

۱. گذری بر حیات شیخ مفید، ص ۲۴.

کم می‌خوایید. خیلی‌ها نمی‌دانستند، اما خودش خوب می‌دانست از قبل همین کم‌خواییدن‌هاست که توفیقات بی‌شمار، نصیبش می‌شود. یکی از همین توفیق‌ها، قرائت قرآن بود. ابوعلی، داماد شیخ مفید بود و از شاگردان نزدیکش. ابوعلی می‌دید که شیخ، سحرها آرام‌وضو می‌گیرد و بعد، می‌نشیند پای تلاوت قرآن. بعد هم مشغول نماز می‌شد و فرصتی مناسب اگر مهیا می‌شد، به شاگردانش هم درس می‌داد^۲. شیخ مفید زیر سایه قرآن زندگی می‌کرد. برای همین، شب‌هایش درست مثل روز، روشن و آفتابی بود.

۲. سیمای فرزندگان، ص ۱۷۲

شیخ طبرسی رحمته الله

(۴۶۸-۵۴۸ ه. ق.)

با وجودی که در مدارس آن عصر، علومى چون حساب، جبر و مقابله رایج نبود، او از علمای این فنون نیز به شمار می‌آمد. با سرپرستی او، مدرسه سبزوار به حوزه علمیه مهمی مبدل شد که غنایش محصلان زیادی را از دورافتاده‌ترین نقاط ایران جذب می‌کرد. از شاگردان بلندآوازه اش می‌توان به رضی‌الدین حسن طبرسی (فرزند طبرسی)، قطب‌الدین راوندی، محمد بن علی بن شهر آشوب و ضیاء‌الدین فضل‌الله حسنی راوندی اشاره کرد.^۱ محمدحسین ذهبی از علمای اهل تسنن با اینکه رویکرد خوبی به شیعه و تألیفاتش ندارد ولی درباره مهم‌ترین اثر شیخ می‌گوید: «این تفسیر (مجمع‌البیان)، حسن ترتیب و زیبایی تهذیب و دقت تعلیل و قوت و نیرومندی حجت و برهان را در بردارد».^۲

۱. گلبرگ - بهمن ۱۳۸۲، شماره ۴۷

۲. التفسیر و المفسرون، جلد ۲، صفحه ۱۳۷.

از هوش رفته بود، ولی همه فکر کردند مُرده. غسلش دادند و کفنش کردند و نماز خواندند و به خاکش سپردند. وقتی که به هوش آمد، پربشان شد. به خدا پناه برد و نذر کرد اگر نجات پیدا کند، آرزوی جوانی اش را عملی کند؛ نوشتن تفسیر قرآن. کفن دزد، آمده بود تا او را نبش قبر کند. قطعاً او که علامه شهر بود، کفن مرغوب‌تری داشت. همین که قبر را شکافت و کفن را باز کرد از ترس رنگ عوض کرد. شیخ قصه‌اش را تعریف کرد و از او خواست اگر کمکش کند و قول بدهد که دست از کفن دزدی بردارد، او هم از کمک مالی دریغ نکند. کفن‌ها را هم یادگاری داد. از علامه طبرسی، علاوه بر هدایت یک کفن دزد، دو کتاب تفسیر هم یادگاری مانده. «مجمع البیان» و «جوامع الجامع»^۳.

۳. هزار و یک حکایت قرآنی ص ۲۰۲

خواجه نصیرالدین طوسی رحمۃ اللہ علیہ

(۵۹۷-۶۷۳ هـ ق)

پدرش اولین استادش بود. کمال الدین محمد حاسب، دانشور نامدار ریاضی، در مقابل سؤالات او به عجز آمد. در نوجوانی رجال، درایه و حدیث آموخت و بعد، شاگرد عطار شد. ری، قم و اصفهان را در طلب علم، قدم به قدم گشت و سال ۶۰۹ در عراق اجازه نقل روایت را از معین الدین سالم حلی دریافت کرد. نجوم و ریاضی را در موصل آموخت. پس از بازگشت به خراسان، ۲۶ سال را در قلعه‌های اسماعیلیان زندگی کرد و کتاب‌های بسیاری چون اخلاق ناصری و ... نوشت. مورد توجه مغولان قرار گرفت و رصدخانه مراغه را تأسیس کرد. این علاقه وافر، منشاء دفع شرور بسیاری از مسلمانان شد. بغداد، آخرین منزل او بود.^۲

۱. روزات الجنات، میرزا محمد باقر خوانساری، ج ۶، ص ۵۸۲.

۲. جامع التواریخ، رشید الدین فضل‌الله، ج ۲، ص ۶۹۵.

خواجه، راز می دانست؛ راز بزرگ عالم کلمات را. خواجه، باخبر بود از گنجی که آیه‌ها، در دلشان پنهان کرده‌اند. شنیده بود که در یادریا ثواب و خاصیت ذکر شده برای آیه‌الکرسی و خوب می دانست چه تأثیری می‌گذارد در جان آن‌ها که با آن مأنوس می‌شوند. خواجه نصیرالدین طوسی در آداب‌المتعلمینش، رو به آن‌ها که گلایه دارند از ضعف حافظه و فراموشی، رو به آن‌ها که دنبال علاج می‌گردند برای نقاط تاریک ذهنشان، نصیحتی کرده است و راه چاره‌ای نشان داده؛ از جنس همان راز بزرگ. چیزی را در حفظ و حافظه مؤثرتر از قرائت قرآن نمی دانست؛ مخصوصاً آیه‌الکرسی^۳.

۳. جامع المقدمات {کتاب آداب‌المتعلمین} ج ۲ ص ۵۸

ملا عبدالله شوشتری رحمته الله

(؟-۱۰۲۱ ه.ق)

او استادِ بزرگانی چون علامه مجلسی و میرداماد است. در حوزه کربلا جایگاه بلندی داشت اما با آزارهای حاکم عثمانی مجبور به ترک آن جا شد. در ایران هم از نزدیک شدن به دربار اکراه داشت. رفت به مشهد تا از شاه عباس و اصفهان دور باشد. اما شاه، مثل بقیه علما او را هم فرا خواند. ملا عبدالله سعی کرد از این موقعیت استفاده کند. به شاه پیشنهاد تأسیس مدرسه ای در اصفهان را داد و او هم پذیرفت. در اول ورودش به اصفهان، پنجاه طلبه علوم دینی هم در آن شهر یافت نمی شد، اما به وقت وفاتش، بیش تر از هزار نفر از بزرگان و فضلا، دانش آموخته اصفهان بودند^۱.

۱. افق حوزه - ۲۹ آبانماه ۱۳۹۱ شماره ۳۵۱

پسرش را خیلی دوست داشت، مثل همه پدرها. حالا پسر بیمار و نزار افتاده بود در بستر و او در مسجد، نماز جمعه را امامت می‌کرد. رکعت دوم بود و او بنا به سنت، مشغول قرائت سوره منافقون. رسیده بود به آیه‌ای که داغش را تازه کرده بود. مدام پسر مریضش را جلوی چشمانش می‌دید. چندبار آیه را تکرار کرد. فایده نداشت. سرآخر پسرش را مُرده فرض کرد و جنازه‌اش را در ذهنش به تصویر کشید تا خیالش آسوده شد و توانست نماز را ادامه بدهد.^۲ علامه شوشتری به اصل معنای آیه رسیده بود که می‌گفت: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! مبادا اموال و فرزندانان شما را از یاد خدا بازدارند، و کسانی که چنین کنند، از زیان کارانند».^۳

۲. هزار و یک حکایت قرآنی صفحه ۲۹۱.

۳. منافقون / ۹.

علامه سید محمد باقر استرآبادی (میرداماد) رحمته

(۹۶۰-۱۰۴۱ ه. ق.)

مادرش، دختر محقق کرکی بود. محقق، خواب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را دیده بود و حضرت به او گفته بود: «دخترت را به عقد سید محمد استرآبادی در بیاور که از او فرزندی متولد می شوند؛ وارث علوم پیامبران.» همین هم شد و سید محمد باقر، فرزند آن دو، به سرعت تبدیل شد به یکی از علمای طراز اول عالم تشیع. چند سالی را در مشهد درس خواند، بعد به اصفهان آمد و چندین و چند جلد کتاب نوشت؛ مثل «اثبات ولایت خاصه علی علیه السلام بدون استناد به دلایل عقلی» و «عیون المسائل». بعد از سال ها تدریس و تحقیق، عمر بابرکتش در ذی الکفل، حوالی نجف اشرف به سر آمد و بدنش در نجف به خاک سپرده شد^۱.

۱. فصلنامه مشکوة، شماره ۴۳، میرخندان، حمید

پدرش، داماد آیت الله نورالدین کرکی بود که همه او را به نام «محقق ثانی» می‌شناختند. برای همین، او که به دنیا آمد، معروف شد به میرداماد، یعنی پسر داماد. نام اصلی خودش اما، «سید محمد باقر حسینی استرآبادی» بود. میرداماد، تقوا و اخلاص را به انتها رسانده بود و درجهٔ عرفانش آن قدر بالا بود که شاگردی مثل ملاصدرا زیر بال و پر او جا گرفته بود. عمرش سراسر خدمت و برکت بود برای اسلام و هنوز که هنوز است، علما خودشان را مدیون مطالعات او می‌دانند. میرداماد همهٔ این درجات علمی و دینی را، به قرآن مدیون بود. شیخ عباس قمی می‌گفت: «میرداماد هر شب، پانزده جزء قرآن می‌خواند».^۲

۲. سیمای فرزنگان صفحه ۱۶۸.

ملاصدرا علیه السلام

(۹۸۰-۱۰۵۰ ه. ق)

متولد شیراز بود، اما تنها دوران کودکی اش در شیراز گذشت و پس از مدتی، به اصفهان رفت و در آستانه جوانی، با شیخ بهایی آشنا شد. سال‌ها شاگرد او و میرداماد بود و فلسفه و منطق و فقه را از آن‌ها یاد گرفت. فیلسوفی زاهد مسلک بود که روزها کتاب می‌نوشت و شب‌ها عبادت می‌کرد. شاگردان زیادی تربیت کرد و مقاله‌ها و رساله‌های بسیار نوشت و در نهایت، وقتی آخرین حج زندگی اش را به جا آورد، در شهر بصره دار فانی را وداع گفت^۱.

۱. <http://fa.wikishia.net/view/ملاصدرا>

فیلسوف بود و صاحب نظر. کتاب‌های زیادی خوانده بود و برای خودش جایگاه بالایی در نظر می‌گرفت. یک‌روز اما، دست خدا با او همراه شد و احساس کرد از علوم واقعی چیزی نمی‌داند. تمام چیزهایی که خوانده بود و یاد گرفته بود، به کارش نمی‌آمدند. علم اصلی چیز دیگری بود که نیافته بود. رفت سراغ تدبیر و تفکر در قرآن و احادیث. وقتی که قرآن را به دست گرفت؛ فهمید در سراسر عمرش به دنبال امور بی‌اساسی رفته است. همه آن چه می‌خواست، در همین یک کتاب، تمام و کمال و به زیباترین شکل ممکن، جمع شده بود؛ کتابی که از آسمان آمده بود تا گره‌های ذهن ملاصدرا را باز کند. بعد از آن بود که قرآن را کنار نگذاشت و با آن، مأنوس شد.^۲

۲. تفسیر نور جلد ۸ صفحه ۲۴۷

علامه محمدتقی مجلسی رحمته اللہ علیہ

(۱۰۰۳-۵۱۰۷۰ ق)

در فقه، شاگرد ملا عبدالله شوشتری و شیخ بهایی بود و در علوم معنوی، از محضر شیخ بهایی و میرفندرسکی بهره برد. در سی و یک سالگی، سودای سلوک در دلش افتاد و سفر به نجف، آسمان تازه‌ای را در برابرش گشود. خودش درباره آن دوران می‌گوید: «در حوالی روضه مقدس . در مقام مهدی (عجل الله فرجه) . شروع به مجاهده نفس نمودم و خداوند به برکت مولای ما . که درودهای خدا بر او باد . باب‌های مکاشفه را که عقل‌های ضعیف تحمل آن را ندارند، بر روی من گشود.» به قلبش الهام شده بود که به حدیث بپردازد. کتاب‌های روایی بسیاری تألیف کرد؛ از آن جمله اربعین، لوامع صاحبقرانی و روضه المتقین . توجه فوق‌العاده‌اش به حدیث، ملا محمدباقر را نیز پیرو پدر کرد^۱.

^۱ <http://wiki-feqh.ir> / محمد-تقی-مجلسی

می‌خواست برای پسرش، ملا محمد باقر، صاحب بحارالانوار، وصیتی بنویسد. می‌خواست یک نصیحت یادگاری برایش بگذارد تا راهی بهشتش کند. می‌خواست راه هدایت و کلید نجات را به دستش بدهد تا دعای خیر پسرش، بدرقهٔ راه او باشد. علامهٔ مجلسی، با آن دریای بصیرت و علم، هر چه فکر کرد، چیزی بهتر از این پیدا نکرد. قلم را برداشت و نوشت. علامه، محمدباقرش را به قرائت یک جزء قرآن در هر روز و مطالعه و تفکر در نامهٔ امیرالمومنین به امام حسن علیه السلام در نهج البلاغه و عمل به آن سفارش کرده بود.^۲

۲. سیمای فرزندان ص ۱۶۷

ملا محسن فیض کاشانی رحمۃ اللہ علیہ

(۱۰۰۷-۱۰۹۰ هـ ق)

اساتید بزرگی چون میرداماد، شیخ بهایی و ملاصدرا داشت. او و عبدالرزاق لاهیجی در زمانی که ملاصدرا در کهک قم مشغول ریاضت بود، مونس و یار غارش بودند؛ تا آن جا که شدند داماد فیلسوف یگانه قرن. فیض، نوشتن کتاب را از هجده سالگی آغاز کرد و طی شصت و پنج سال، نزدیک به دویست جلد کتاب در علوم مختلف نوشت که از جمله آن‌ها تفسیر صافی و محجۃ البیضاء هستند. از شهرت گریزان بود و از به دست آوردن قدرت با وجود امکانات خودداری می‌کرد. حتی وصیت کرد بر روی قبرش سقف و سایبان ساخته نشود؛ ولی هنوز هم اهالی کاشان، به «قبرستان فیض» می‌روند و با خواندن فاتحه و توسل به او، از روح بلندش مدد می‌گیرند^۱.

فیض-کاشانی-محمد / View / Mostabser / fa / www.hawzah.net

تشنه بود. گم شده‌ای داشت. جست‌وجو کرد. سراغ هر علمی که می‌توانست، رفت. کتاب‌های فراوانی را زیر و رو کرد. رساله‌های متعددی نوشت. فایده‌ای نداشت. در هیچ‌یک از علوم، دواایی برای دردش نبود که نبود. عطش ادامه داشت. دلش در تب و تاب بود. گم شده‌اش را پیدا نکرده بود. نیازش را به درگاه الهی برد. آن قدر التماس کرد تا خدا راه را نشانش داد و دستش را گذاشت در دست قرآن و حدیث؛ گم شده‌ای که شاه‌کلید حل مشکلاتش بود و سرچشمه‌ای زلال برای سیراب شدنش^۲. همین شد که مرحوم فیض کاشانی به اطرافیانش وصیت کرد هر روز قدری قرآن بخوانند؛ با فروتنی و فکر کردن به معنایش و حداقل ۵۰ آیه، که بهتر است بخشی از آن، در نماز باشد^۳.

۲. تفسیر نور جلد ۸ صفحه ۲۴۷

۳. سرور هدایت جلد ۲ صفحه ۱۶۷

آقامحمد بیدآبادی

(؟-۱۱۹۸ ه.ق)

از بزرگ‌ترین عرفای قرن دوازدهم هجری قمری بود. در آن روزگار که با انقراض سلسله صفویه، در حوزه اصفهان، فلسفه می‌رفت که به فراموشی سپرده شود، آقامحمد بیدآبادی با تربیت شاگردان بزرگی مثل ملاعلی نوری، توانست فلسفه ملاصدرا و علم حکمت را به نسل بعد منتقل کند. حکیمی جان شناس بود. مهم‌ترین توصیه‌اش خودشناسی بود و هر موضوعی اگر در این راستا نبود در نگاهش پیش پا افتاده بود. به توجهی که حکومت وقت به وی می‌کرد بی‌اعتنا بود و اموالی را که به رسم هدیه برایش می‌فرستادند، نمی‌پذیرفت. برای امرار معاش، به زراعت و پشم بافی می‌پرداخت^۱.

۱. <http://fa.wikishia.net/view/آقامحمدبیدآبادی>

یک ده بود و یک چشمه. مدتی بود چشمه خشکیده بود و اهالی در زحمت افتاده بودند برای تهیه آب. سادات محل را فرستادند پیش آقا تا دعا کند برایشان. آقا محمد بیدآبادی اما روی تکه کاغذی آیه ای از قرآن نوشت و گفت اول شب بگذارند روی قلّه کوه و برگردند. شب از کوه که برمی گشتند، هنوز به خانه نرسیده، صدای مهیبی بلند شد که به گوش همه اهالی رسید. صبح، چشمه دوباره جاری شده بود. آقا روی کاغذ نوشته بود: «لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ»^۲ اگر ما این قرآن را بر کوه نازل کرده بودیم، می دیدی که با آن صلابتش، در برابر عظمت خدا خاشعانه از هم می پاشید^۳.

۲. حشر / ۲۶.

۳. هزار و یک حکایت قرآنی ص ۲۴۲.

شیخ مرتضیٰ انصاری رحمۃ اللہ علیہ

(۱۲۱۴-۱۲۸۱.ه.ق)

آن قدر غرق دریای علم بود که در ده سالگی، کویچه‌های نزدیک خانه‌اش را نمی‌شناخت؛ اما وقتی طلاب بزرگ‌تر بحث می‌کردند، او با پاسخش به قیل و قال آن‌ها خاتمه می‌داد. در سال ۱۲۴۱.ه.ق، با این که علمای بزرگ عراق اجازهٔ اجتهاد به او داده بودند، متواضعانه به سراغ درس علمای ایران در شهرهای مختلف رفت. ملا احمد نراقی، استاد کامل فقه و اصول و ادبیات، وقتی شناختش، مرتضای جوان را، به عنوان جانشین خود معرفی کرد. اما حضورش در ایران همیشگی نشد. دلگیری از نفوذ خوانین و وضع اخلاقی آن‌ها، شیخ مرتضی را در سال ۱۲۴۹.ه.ق راهی عراق کرد. در آن جا به مرتبه‌ای رسید که شیخ محمدحسن صاحب جواهر، او را بعد از خود به عنوان مرجع عام شیعیان معرفی کرد.^۱

۱. <http://www.porseman.org/q/show.aspx?id=85656>

مقدمات را که تمام کرده بود. رفت نجف تا از محضر شیخ انصاری استفاده کند، اما هیچ‌یک از مطالب استاد را نمی‌فهمید. هرچه می‌رفت جلوتر، کار سخت‌تر می‌شد. نذر و نیاز هم کارساز نبود. آخر متوسل شد به حضرت امیر علیه السلام. یک شب خواب دید که مشرف شده خدمت آقا و ایشان در گوشش «بسم الله الرحمن الرحيم» خوانده. صبح که بیدار شد و رفت سر کلاس، معجزه شده بود! احساس کرد آن قدر می‌فهمد که حتی می‌تواند به استاد اشکال کند! از این به بعد می‌رفت پای منبر می‌نشست تا هر نکته‌ای را که به ذهنش می‌رسد، با استاد در میان بگذارد. یک روز شیخ آهسته در گوشش گفت: «آن کسی که «بسم الله» را در گوش تو خوانده، تا «و لا الضالین»ش را در گوش من خوانده است!»^۲

۲. هزار و یک حکایت قرآنی ص ۳۵

آخوند ملافتحعلی سلطان آبادی رحمته

(۱۲۴۰-۱۳۱۸ ه.ق)

شاگردانی چون شیخ فضل الله نوری، میرزا حسین نائینی و شیخ عبدالکریم حائری داشت. گذشته از این مقام بلند علمی، صاحب کرامات نیز بود. آخوند در تفسیر و معانی قرآن از تبخّر خاصی برخوردار بود. گاهی برای برخی از آیات قرآن، معانی متعدد و ظریفی را بیان می کرد که علمای ممتاز آن را تفسیر جدید و درستی می دانستند. علاوه بر حیات معنوی مردم، در اندیشه رفاه مادی آنها هم بود. همان طور که در ساخت و توسعه مساجد متعددی شرکت کرد، آب انبارهای زیادی نیز از او برای مردم اراک به یادگار مانده است.^۱

۱. افق حوزه - ۲۸ آذر ۱۳۸۶ - شماره ۱۷۲ - فرزنانگان / آخوند ملا فتح علی سلطان آبادی.

آیت‌الله سید اسماعیل صدر، هر جمعه پسرش را می‌فرستاد پیش آخوند ملافتحعلی که از عرفای بزرگ آن زمان بود تا تفسیر قرآن یاد بگیرد. استاد، نفس حقی داشت و پدر، دل بسته بود به بالیدن پسرش زیر سایه تربیت او. پسر، جوان بود و تازه بالغ. یک جمعه صبح، با حالت جنابت از خواب بیدار شده و فرصت نکرده بود غسل کند. با همان حال رفته بود سر کلاس درس. استاد ساکت نشسته بود و چیزی نمی‌گفت. جوان هم رویش نمی‌شد چیزی بگوید. نیم‌ساعت گذشت. حوصله‌اش سر رفت. استاد هم همان‌طور ساکت نشسته بود و درس را شروع نمی‌کرد. پسر که بلند شد برود، استاد گفت: «آقا سید محمد مهدی! آدم اگر می‌خواهد برود سراغ قرآن، باید پاک برود.»^۲

۲. تاریخ حکماء و عرفای متأخر، صفحه ۲۴۸.

سید جمال‌الدین اسدآبادی

(۱۲۵۳-۱۳۱۳ ق.ه)

از پنج سالگی در اسدآباد به فراگیری دانش نزد پدرش پرداخت. بخاطر استعداد و نبوغش، خیلی زود با تفسیر قرآن آشنا شد. برای ادامه تحصیل به قزوین و بعد به تهران مهاجرت کرد و سپس در ۱۲۲۸ عازم نجف شد و از محضر شیخ مرتضی انصاری بهره برد. در ۱۲۳۲، بنا به دستور شیخ انصاری عازم هندوستان شد. جمال شانزده‌ساله، سلطهٔ بریتانیا بر هندوستان را تاب نیاورد و مبارزهٔ خودش علیه استعمار را از همان وقت شروع کرد. او با سفر به کشورهای مختلف اسلامی، سعی در آگاه‌سازی مردم از نقشه‌های استعمار داشت. در این مسیر، سرانجام به زهر سلطان عبدالحمید، پادشاه عثمانی به شهادت رسید^۱.

۱. <http://www.irdc.ir/fa/calendar/111/default.aspx>

غصه می خورد. دلش به درد می آمد. می دید که مردم، چشم هایشان را بسته اند و نمی خواهند حقیقت آیات قرآن را ببینند. می دید که از قرآن دست کشیده اند و با ذلت دست داده اند. با مردم حرف می زد، شاید بیدار شوند. می گفت: «آقایان! مدینه فاضله انسانی و صراط مستقیم بشری، قرآن مجید است... آه، آه! چه سان از فرط غفلت مهجور شده و منحصر در تلاوت بالای قبور در شب های جمعه، مشغولیت روزه داران، بازیچه مکتب، قسم دروغ، مایه گدایی، بازوبند نانوا، گردن بند بچه ها، حمایل مسافرین، سلاح جن ها، مقدمه انتقال اسباب و اثاثیه منزل و سرمایه کتاب فروش ها. و اسفا یک سوره «والعصر» که سه آیه بیش نیست، نهضت مسلمانان صدر اسلام را به وجود آورد و موجب تشکیل اصحاب صفة شد، اما افسوس...»^۲

۲. کتاب بهترین روش حفظ قرآن ص ۲۴ و ۲۵.

سید محمد تقی شیرازی رحمۃ اللہ علیہ

(۱۲۵۸-۱۳۳۸ ه.ق)

او در علم به پایه‌ای رسید که پس از درگذشت آقا سید کاظم یزدی در ۱۳۳۷ ه.ق، مرجع مطلق شیعیان شد؛ مرجعیتی که در امور فردی مقلدین خلاصه نمی‌شد. او رهبر انقلاب بزرگ عراق در ۱۹۲۰ م بود. فتوای تاریخی او در آن سال، غیرت وطنی و دینی مردم عراق را به جوش آورد و آن‌ها را برای جهاد علیه بریتانیای تجاوزگر مهیا کرد. مبارزات او از صدور فتوای فراتر رفت و به صورت تشکیلاتی جدی به نام جمعیت اسلامی ظهور کرد. مقلدان بسیاری داشت و برخی از روزها نزدش تلی از طلا و نقره به چشم می‌خورد که مردم بابت وجوهات می‌فرستادند؛ اما او با وجود نیازمندی شخصی، همه را به جبهه‌های جنگ علیه بیگانگان می‌فرستاد^۱.

۱. <http://wiki.aholbait.com/> میرزا محمد تقی شیرازی

در جاده کربلا بودند که بنزین ماشین تمام شد. راننده دبه‌ای برداشت و رفت دنبال بنزین. او هم از ماشین پیاده شد و با کمی فاصله، شروع کرد به قدم زدن. سرش را پایین انداخته بود و زیر لب چیزی زمزمه می‌کرد. راننده که برگشت، سیاهی شب گذشته بود و نور خورشید که تازه طلوع کرده بود، از لابه‌لای نخلستان‌های عراق خودنمایی می‌کرد. او اما، هم چنان بیدار بود، قدم می‌زد و زمزمه می‌کرد. سید در شبانه‌روز، تنها دو ساعت می‌خوابید و این بیداری‌ها برایش سخت نبود. راننده که ماشین را روشن کرد و به راه افتادند، او هشت جزء قرآن را خوانده بود. سید محمدتقی شیرازی، قرآن را شب‌ها زیر نور ماه حفظ کرده بود.^۲

۲. الگوی والئی ص ۱۵۴

شیخ فضل الله نوری رحمته الله علیه

(۱۲۵۹-۱۳۲۷ ه. ق.)

مقام علمی اش مورد توافق دوست و دشمن بود. در بحبوحه انقلاب مشروطه، هر قدر توانستند به او افتراء و تهمت زدند؛ اما هیچ کس منکر مقام علمی او نشد. میرزا حبیب الله رشتی که همیشه در دادن اجازه اجتهاد به دیگران اکراه داشت، در اجازه اجتهادی که به شیخ داد، مقام علمی اش را به طرز کم نظیری ستود. او نظراتی در سیاست ارائه کرد که به «مشروطه مشروعه» مشهور شد. شیخ، مشروطه ای را که به کمک دشمنان و منافقین پا بگیرد، فتنه می خواند. در نهضت تنباکو که نخستین قیام بزرگ به رهبری روحانیت بود، نقش فعالی داشت. مخالفت او با مشروطه التقاطی باعث شد که پس از فتح تهران، بازداشت شود و به حکم ابراهیم زنجانی فراماسونر، در میدان توپخانه به دار آویخته شود^۱.

۱. گلبرگ - تیر ۱۳۸۰، شماره ۳۱ - شهادت شیخ فضل الله نوری.

مشروطه خواهان آمده بودند که تهران را تصرف کنند. شیخ مدت‌ها بود به علت دخالت انگلیسی‌ها و عدم توجه به احکام اسلام، علم مخالفت با مشروطه را بلند کرده بود. حتماً اولین نفری که مشروطه‌چی‌ها با او تسویه حساب می‌کردند، او بود. دوستان هرکدام نظری دادند. یکی می‌گفت برود سفارت روس پناهنده شود. یکی پیشنهاد داد پرچم هلند را بزند روی خانه‌اش، ولی او زیر بار نرفت. خدا در کتابش دستور داده: «یهودیان و مسیحیان را دوست و تکیه‌گاه خود قرار ندهید.»^۲ فرموده: «خدا هیچ‌گاه کافران را بر مؤمنان تسلط نمی‌دهد»^۳ و حالا کسی که همه عمرش را با قرآن سر کرده، مگر می‌تواند قبول کند که برود زیر علم اجنبی؟ آیه‌های قرآن را فراموش نکرد و ماند و به دارش آویختند.^۴

۲. نساء / ۱۴۱.

۳. مائده / ۵۱.

۴. مردان علم در میدان عمل / ۴ / ۲۳۲.

شیخ مرتضی طالقانی رحمۃ اللہ علیہ

(۱۲۷۴-۱۳۶۳ ه.ق)

در روستای دیزان طالقان به دنیا آمد و تا چهل سالگی همان جا شبانی می کرد. بعد، ناگهان دچار تحول روحی عمیقی شد و به دنبال علم دین رفت. تهران و اصفهان و نجف را به دنبال مقصودش زیر پا گذاشت. بعدها با این که از مدرسان بلند مرتبه نجف شده بود، هر طلبه ای که از او درخواست درس می کرد، هرگز خود داری نمی نمود؛ اگر چه آن درس کتاب جامع المقدمات - که ابتدایی ترین کتاب طلاب در ادبیات است - بود. در بین خاص و عام به کرامات آشکارش شهره بود. در روزهای آخر عمرش این شعر را زمزمه می کرد: تا رسد دستت به خود شو کارگر / تا فتی از کار خواهی زد به سر^۱.

^۱ <http://wikifeqh.ir/> شیخ مرتضی طالقانی

هیچ کس باورش نمی شد استاد ساکت و سر به زیر روزها، که وقتی از تدریس فارغ می شد، می نشست و لب از لب باز نمی کرد مگر به ذکر و دعایی و مناجاتی، همان شوریده ای باشد که هر شب ماه رمضان، دور حیاط مدرسه راه می رفت و با صدای خوشش، ساعت ها قرآن تلاوت می کرد و اشعار مثنوی و باباطاهر را گریان و زار می خواند^۲. ولی خودش بود؛ همان چوپان جوانی که یک روز در کوه های طالقان، صوت قرآن به گوشش خورده و حال خوشی نصیبش شده بود. همان جا با خدا عهد کرده بود که تا آخر عمر، مشغول قرآن باشد و دست نکشد از کلام الله. آقا شیخ مرتضی طالقانی همان موقع برگشته بود به آبادی و گله را به صاحبانشان تحویل داده و راهی اصفهان شده بود برای آموختن نامه خدا^۳.

۲. آشنائی با مشاهیر طالقان ص ۲۷۳

۳. در محضر آیه الله العظمی بهجت ج ۲ ص ۱۶۵

شیخ عبدالکریم حائری رحمۃ اللہ علیہ

(۱۳۷۶-۱۳۵۵ هـ ق)

در میبد یزد به دنیا آمد. تحصیلات مقدماتی را در حوزه علمیه شهر عقدا گذراند و بعد، به اردکان رفت. در ۱۸ سالگی به همراه مادرش با کاروان زیارتی به عراق رفت. چند سالی در کربلا در محضر محمدحسین فاضل اردکان بود و بعد، با راهنمایی استادش به سامرا رفت و شد شاگرد میرزای شیرازی. به سرعت به درجه اجتهاد رسید و با تأسیس حوزه علمیه قم، بهترین باقیات صالحات عمرش را برای خود به جا گذاشت. شمار علمایی که پای منبر او تربیت شدند، از عهده خارج است؛ علمایی که هر کدام، از بزرگ‌ترین مجتهدان زمانه‌اند.

آقاعبدالکریم نشسته بود پای منبر شیخ جعفر شوشتری. شیخ جعفر می‌خواست امتحانشان کند. آیه قرآن بود که «مؤمنان راستین کسانی هستند که وقتی خدا نزدشان یاد شود، دل‌هایشان می‌لرزد و می‌ترسد و اگر آیات او بر آن‌ها تلاوت گردد، بر ایمانشان افزوده می‌شود.»^۲ می‌خواست آیات قرآن را تلاوت کند تا حال مستمعانش را دریابد. می‌خواست ببیند چند نفر آدم اهل دل در مجلس نشسته‌اند و تا کجا می‌تواند پرده از عالم معنا بردارد برایشان. شیخ حائری، قرآن نشنیده، از ترس این‌که نکند آیه‌ها در او اثری نداشته باشد، دلش لرزید. خودش را جمع کرد و آماده نشست و گوش جان سپرد. تلاوت آیات که تمام شد، خدا را شکر کرد، که آیات در او هم اثر داشته.^۳

۲. إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا انفال / ۲:

۳. هزار و یک حکایت قرآنی ص ۲۸۴

آیت‌الله سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی رحمته‌الله‌علیه

(۱۲۷۶-۱۳۶۹ ه.ق)

از ابتدای تحصیل، به پشتکار عالی، همت بلند، تقوا و دیگر فضایل شهره بود؛ آن قدر که در ۲۷ سالگی به درجهٔ اجتهاد نایل شد. او غارت منابع اسلامی و نسخ خطی را تحمل نکرد و با شهریهٔ ناچیز طلبگی و پولی که از کار در یک کارگاه برنج‌کوبی و روزه و نماز استیجاری به دست می‌آورد، شروع به خریدن کتاب‌های خطی کرد و کتابخانه‌اش حالا از بزرگ‌ترین کتابخانه‌های نسخ خطی ایران است. تأسیس مدارس علمیه، از دیگر فعالیت‌های درخشانش بود. با شروع نهضت امام خمینی رحمته‌الله‌علیه، به یاری ایشان شتافت. در طول سال‌های تبعید امام، با ایشان در ارتباط بود و وقتی در سال ۱۳۵۶ انقلاب اوج گرفت، همراه مراجع تقلید شیعه با فرستادن اعلامیه‌ها به پیروزی انقلاب کمک کرد.^۱

۱. <http://wiki.ahlolbait.com> /سید شهاب‌الدین مرعشی‌نجفی

مثل مراسم صبح‌گاه و شام‌گاه پادگان‌های نظامی، مثل یک رسم واجب دوست داشتنی، مثل یک مقرری عاشقانه، هیچ‌وقت ترکش نمی‌کرد. عادتش بود. نه از آن‌ها که در گذر زمان، رنگ تکرار و کسالت به خود می‌گیرند؛ نه! عادتی بود گره خورده با جانش که برکت روزهایش را از آن می‌گرفت و لبخندهای سر صبح و آخر شبش را به آن مدیون بود. عادت داشت هر صبح، بعد از نیایش سحر و نماز و هر شب قبل از رفتن به رختخواب، با صدای رسا و آهنگین قرآن تلاوت کند. اهل خانه هم عادت کرده بودند به آن صدای حزین زلالی که سطر به سطر، آیه‌های روشن را برایشان می‌خواند. سرود آغازین و پایانی هر روزش آیات قرآن بود؛ حضرت آیت‌الله مرعشی نجفی^۲.

میرزا محمد حسین غروی نائینی

(۱۲۷۷-۱۳۵۸ ه.ق)

پدرانش، پشت به پشت، لقب شیخ الاسلامی داشتند. خاندان نائینی به علم و دین، شهره بودند. خانه‌شان پناه مردم و مسکینان بود. توجه به اجتماع، بعدها در منش میرزا محمد حسین نیز خود را نشان داد؛ آن‌جا که در کنار عالمانی چون آخوند خراسانی از پیشگامان مشروطیت گردید. او در جنگ جهانی اول، از جمله علمایی بود که از نفوذ انگلیسی‌ها در عراق جلوگیری کرد؛ گاه با فتوای جهاد علیه آن‌ها و گاه با حکم به حرمت انتخاب کفار برای حکومت بر مسلمانان^۱.

^۱ <http://www.wikifeqh.ir/> میرزای نائینی

هروقت از آقا استخاره می‌خواستند، غوغایی به پا می‌شد. قرآن را که می‌آوردند، همه به احترام می‌ایستادند، درست مثل آقا که برای استخاره، به احترام قرآن از جایش بلند می‌شد. جماعت دورش حلقه می‌زدند؛ آن‌طور که اگر کسی بی‌خبر از دور این صحنه را می‌دید؛ خیال برش می‌داشت نکند شخص عالی‌رتبه‌ای در میان این مردم است که این قدر شیفته و واله، این قدر مؤدب و تمام‌قد، به احترام حضورش ایستاده‌اند. همیشه همین‌طور بود. تا استخاره تمام نمی‌شد و قرآن را از محل بیرون نمی‌بردند، نه خود شیخ می‌نشست و نه افراد حاضر در مجلس. آیت‌الله نائینی در خلوت خودش هم همین‌قدر خاضعانه مقابل قرآن می‌ایستاد.^۲

۲. مجله حوزه، شماره ۷۶، ص ۱۶، مصاحبه با فرزند آیت‌الله نائینی

شیخ حسنعلی نخودکی رحمۃ اللہ علیہ

(۱۲۷۹-۱۳۶۱.ق)

هفت سال بیشتر نداشت که شاگردی حاج محمد صادق تخته‌پولادی را در سیر و سلوک شروع کرد. از همه علوم ظاهری و باطنی، بهره فراوان داشت. معتقد بود که بعد از علم توحید و ولایت و احکام شریعت که یادگیری‌شان واجب است، تحصیل سایر علوم هم لازم و ممدوح است. آن قدر به حال و روز مردم عنایت داشت که با ظل السلطان، حاکم ظالم اصفهان درگیر شد و او را با تصرفات نفسانی تنبیه کرد. روز و شب، برای رفع حوائج حاجت‌مندان و درماندگان آماده بود و برای این کار ساعت و آدابی تعیین نمی‌کرد. وقتی رخت‌خوابی به او هدیه دادند، نپذیرفت و گفت: «به رخت‌خواب نیازم نیست؛ زیرا که بیست و پنج سال است که پشت و پهلو بر بستر استراحت ننهاده‌ام.»^۱

۱. ۱۳۷۲/ نگاه‌ی - به - زندگی - شیخ - حسنعلی - اصفهانی - نخودکی / <http://www.shia-news.com/fa/news/>

بیماران و گرفتاران، دورش حلقه زده بودند. آن نگاه گیرا که نسیال را به زمین دوخته بود و زیر لب دعا می خواند. گاه، حرزی می نوشت و سفارشی می کرد. ملتمس دعا حرز را می گرفت، روی چشم می گذاشت و شیخ را دعا می کرد و می رفت. مردم می گفتند آشیخ مستجاب الدعوه است. با همان دعاها، بیمارها شفا می گرفتند و حاجتمندها به گشایش می رسیدند. خودش که ادعایی نداشت و تواضع حتی نمی گذاشت سرش را بالا بیاورد. چون همه این ها را از برکت قرآن می دانست. شیخ حسینعلی نخودکی اصفهانی تا چهار سال در مشهد هر شب تا صبح، قرآن ختم می کرد و به امام رضا علیه السلام هدیه می کرد تا به آن مقامات رسید.^۲

آیت الله سیدعلی قاضی طباطبائی رحمته

(۱۲۸۲-۱۳۶۶ ه. ق.)

علوم مقدماتی را در شهر خودش تبریز خواند و در بیست و سه سالگی عازم نجف شد. بیست و هفت ساله بود که آن جا به درجه اجتهاد رسید. در عرفان از شیخ محمد بهاری و سید احمد کربلابی بهره ها برد. چهل سال ریاضت و مجاهدت را به جان خرید بی آن که پرده ای از عالم غیب برایش کنار بزنند تا روزی که در حرم حضرت ابوالفضل چشم دلش را با حقایق غیبی روشن کردند. جامعیت صفتی بود که برازنده اش بود. در فقه، فهم روایت، تفسیر و علوم قرآنی کم نظیر بود. علامه طباطبائی سبک تفسیری خود در المیزان را مدیون استادش سیدعلی قاضی می دانست.

دست و دلشان می لرزید. سخت بود. کار هر کسی نبود و دل می خواست. همه هم می دانستند و چیزی نبود که از کسی پنهان بماند. همه می دانستند اسم قرآن که در میان باشد، سید با تمام وجود حساس و دقیق است. گذشته از تسلط بی نظیر در فقه، فهم روایت، تفسیر، علوم قرآن و ادبیات عرب، آن قدر روی قوائد تجوید و قرائت قرآن تسلط داشت که کمتر قاری قرآنی جرئت می کرد در محضراو، آیه ای تلاوت کند. قاریان از این همه علم و تبخّر می ترسیدند که مبادا او با وجود توجه و حساسیتش نسبت به قرآن، ایراداتشان را بگیرد. به خاطر همین کمالات علمی و عرفانی و این توجه دائمی بود که آیت الله سیدعلی قاضی طباطبائی، استاد بزرگانی شده بود مثل علامه طباطبائی و آیت الله العظمی بهجت^۱.

شیخ نورالدین عراقی رحمته اللہ علیہ

(۱۲۸۷-۱۳۴۱ ه.ق.)

پدر صاحب دلی داشت که از همان کودکی، او را به مدرسه سپهدار که از مهم ترین مراکز علمی آن زمان اراک بود، فرستاد. تحصیل در این مدرسه و بعدتر، رفتن به حوزه علمیه نجف، مقدمه ای شد برای پرورش یکی از برجسته ترین فضلا و مجتهدان نیمه دوم قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم. می گویند هر روز نزدیک به ۵۰ استفتاء از او می شد که بدون مراجعه به منابع پاسخ تمام آن ها را می نوشت. وقتی آقا نورالدین در هفتم رجب سال ۱۳۴۱ ه.ق از دنیا رفت، مردم تا دو ماه پس از مرگش عزادار رحلت او بودند^۱.

۱. <http://wiki.ahlolbait.com/> آقا نورالدین عراقی

وقتی که همه، زیر آتش جنگ، حواسشان پرت قحطی و گرسنگی بود، وقتی که هر لحظه ممکن بود گلوله‌ای مهمان سینه‌ای بشود، شیخ نورالدین عراقی، قلم و کاغذ برداشت تا تفسیر قرآن بنویسد. می‌خواست دهن یاوه‌گوهایی را که ادعا می‌کردند قرآن خلاف عقل صحبت می‌کند، ببندد. به جز یک کتاب درسی اصول فقه - معالم الدین^۲ - که به پسرش یاد می‌داد، کتاب دیگری همراهش نداشت. نه به کتب لغت دسترسی داشت، نه حدیث و نه تفسیر. به قول خودش به جز «عقل»، چیز دیگری همراهش نبود. اسم تفسیرش را گذاشت «القرآن و العقل». غرضش از نوشتن این تفسیر آن بود که ثابت کند قرآن مطابق عقل است و چیزی خلاف عقل در آن یافت نمی‌شو.^۳

۲. «معالم الدین و ملاذالمجتهدین» اثر شیخ حسن فرزند شهید ثانی

۳. هزار و یک حکایت قرآنی صفحه ۲۱۱.

شهید مدرس

(۱۲۸۷-۱۳۵۶ ه. ق.)

سی و یکمین نوادهٔ امام حسن مجتبی بود و از سادات زواره. اسمش را هم مثل جدش، حسن گذاشتند. مدتی در اصفهان پیش علمای بزرگ آن روزگار، شاگردی کرد و بعد به نجف رفت. وقتی به ایران برگشت، در اصفهان مشغول به تدریس شد. پنجشنبه‌ها، نهج البلاغه درس می‌داد و تسلطش روی تدریس به حدی بود که بالقب «مدرس» شناخته می‌شد. بعد هم به تهران آمد و در مدرسهٔ سپهسالار استادی کرد و همزمان، به عنوان یک عالم دینی، وارد دنیای سیاست و جنگ با طاغوت شد؛ طاغوتی که دست آخر او را به شهادت رساند.^۱

۱. <http://wikifeqh.ir/سید-حسن-مدرس>

سید در نجف زندگی می‌کرد. طلبه‌ها، گاه و بی‌گاه به سراغش می‌آمدند و سؤال‌اتشان را می‌پرسیدند. گاهی هم التماس دعا داشتند و نصیحتی می‌خواستند. یک روز، یکی از همین طلبه‌ها به اتاق سید آمد. سردرد، امانش را بریده بود و یک هفته‌ای بود که تبش قطع نمی‌شد. عاجز و درمانده، آمده بود تا سید برایش دعا کند. مدام ناله می‌کرد و از شدت درد و ناراحتی، به خودش می‌پیچید. سید حسن مدرس دست خود را روی پیشانی آن طلبه گذاشت و آیه نور^۲ را قرائت کرد. آیه که تمام شد، سردرد آن طلبه برطرف شده و تبش هم کاملاً قطع شده بود^۳.

۲. آیه ۳۵ سوره‌ی مبارکه‌ی نور: اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.

۳. هزار و یک حکایت قرآنی صفحه ۳۶۴

آیت‌الله بروجردی

(۱۲۹۲-۱۳۸۰ ه.ق)

در بروجرد به دنیا آمد. هفت ساله بود که پدرش او را به مکتب فرستاد و در هجده سالگی، به حوزه علمیه اصفهان رفت. بعد از ازدواج هم راهی نجف شد تا وقتی به ایران برگشت، تبدیل به یکی از بزرگ‌ترین علمای زمان خودش شده باشد که علم مبارزه با طاغوت را بلند کرده بودند. زیاد طول نکشید که آیت‌الله بروجردی، بزرگ‌ترین مرجع زمان خودش شد و تا آخرین روزهای زندگی‌اش در قم، از درس و بحث و عبادت دست نکشید!

۱. http://fa.wikishia.net/view/سید_حسین_طباطبائی_بروجردی

از طرف یکی از سران کشورهای عربی، گروهی رسیده بودند که قصد دیدار با او را داشتند. به رسم ادب، برایش یک جلد قرآن هدیه آورده بودند. موقع تقدیم، با این‌که پیر و کهن سال بود، اما ایستاد و قرآن را تحویل گرفت. وقتی هم که نشست، قبل از این‌که با کسی صحبت کند، کتاب خدا را باز کرد و با صدای بلند آیاتی تلاوت کرد و بعد که مطمئن شد قرآن را در جایگاه مناسبی گذاشته، مشغول صحبت با مهمان‌هایش شد. وقت‌هایی که کتابی را مطالعه می‌کرد و نویسنده‌اش برای اثبات سخنش، آیه‌ای از قرآن نقل کرده بود؛ به آیه که می‌رسید، لحنش عوض می‌شد، انگار در عالم دیگری باشد و خبری آورده باشند برایش از عالم معنا. آیت‌الله بروجردی به برکت قرآن، از اهالی همان عالم بود.^۲

آیت الله شیخ محمد تقی آملی رحمته الله علیه

(۱۳۰۴-۱۳۹۱.ه.ق)

زادگاهش تهران بود. کودکی اش را در مدرسه علمیه خازن الملک تهران به تحصیل پرداخت. سال ۱۳۴۰ راهی نجف شد. پس از جست و جوی بسیار برای استاد، میرزا علی آقا قاضی را شبی در حرم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کشف کرد. در سلوک و عرفان مرید او شد و پس از سیزده سال در لباس عالمی فرزانه به تهران بازگشت. از ریاست گریزان بود و رساله‌ی فتوایی نوشت. تبعید پدر به مازندران در زمان مشروطیت و کفالت خانواده خود و پدرش مانع تحصیل او نشد. به هیأت و نجوم هم علاقه مند بود و در سیاست همگام علمای عصرش بود. حاشیه بر فرائد شیخ انصاری، شرح بر کلمه شریفه «لاله‌الاله‌الله» از جمله آثار اوست.^۱

۱. <http://wikifeqh.ir/> محمد تقی آملی

نشسته بود سر کلاس فقه آیت الله سید علی آقا قاضی. هوا حسابی سرد بود و از سرما به خودشان می لرزیدند. از استاد پرسید: « ما می خوانیم و می شنویم که عده ای موقع قرائت قرآن کریم، جلویشان آفاق باز می شود و غیب و اسرار برای آن ها تجلی می کند... در حالی که ما قرآن می خوانیم و چنین اثری نمی بینیم!» سید قاضی مدت کوتاهی به چهره محمد تقی آملی نگاه کرد. بعد سرش را پایین انداخت و گفت: « بله! آن ها سرشان پوشیده نیست. کلام الله را با هر دو دستشان بلند می کنند و با تمام وجودشان به آن چه تلاوت می کنند، توجه دارند و می فهمند جلوی چه کسی ایستاده اند. اما تو قرآن را قرائت می کنی، در حالی که تا چانه ات زیر کرسی رفته ای! قرآن را روی زمین می گذاری و به آن نگاه می کنی!»^۲

آیت الله سید عبدالحسین طیب رحمته

(۱۳۱۰ - ۱۴۱۲ ه. ق.)

پدرش نذر کرده بود، نام فرزند پسرش را عبدالحسین گذاشته او را به زیارت امام حسین علیه السلام ببرد. سه ساله بود که کربلایی شد و پس از بازگشت از این سفر سه ماهه، بسیاری از زیارات را از حفظ می خواند. در دوازده سالگی پدرش را از دست داد. طلبگی اش در حجره ای در مدرسه میرزا مهدی آغاز شد، اساتیدی در قم را درک کرد و راهش را همچنان تا تلمذ در حوزه های علمیه نجف ادامه داد. پس از بازگشت به اصفهان رفته از فراز منبر به تربیت دینی مردم پرداخت^۱.

۱. حوزه - مرداد و شهریور ۱۳۶۸، شماره ۳۳ - مصاحبه با استاد: آیت الله عبدالحسین طیب

دیده بود که حواسشان پرت می‌شود. شنیده بود که بعضی‌هایشان کم‌توجه شده‌اند. خودش، صاحب تفسیر اطبیب البیان بود و روح و جانش آمیخته بود با آیه‌های قرآن. برای همین وقتی شنیده بود که بعضی از طلبه‌ها، قرآن را گذاشته‌اند در ردیف باقی مطالعاتشان، به آن‌ها تذکر داده بود که: «نباید خدای نکرده قرآن، کنار دیگر مطالعات و کارها قرار بگیرد. قرآن اصل و اساس است و باید محور باشد.»^۲ اعتقاد داشت هر فرد مسلمانی باید با قرآن سر و کار داشته باشد و به صورت مرتب آن را تلاوت کند، اما همیشه می‌گفت که حساب طلبه‌ها، با همه فرق می‌کند. آیت‌الله سید عبدالحسین طیب می‌گفت: «انس یک طلبه با قرآن باید طوری باشد که روح او با قرآن عجین باشد.»^۳

۲. حوزه - مرداد و شهریور ۱۳۶۸، شماره ۳۳ - مصاحبه با استاد: آیت‌الله عبدالحسین طیب.

۳. نسیم هدایت صفحه ۲۷۷ و ۲۷۸.

آیت الله ملا معصوم علی همدانی رحمته الله

(۱۳۱۲-۱۳۹۸ ق)

پدرش کشاورز بود ولی اهل ایمان و تقوی، برای همین، معصوم علی را برای خواندن درس حوزه، به عالم بزرگ شهر سپرد. پس از ورود آیه الله العظمی حائری به قم درحالی که دروس سطح را به پایان رسانده و بود و چند سالی در همدان و تهران، پای درس خارج علمای بزرگ نشسته بود، در اوان سی سالگی به قم عزیمت کرد و ده سال تمام، در عتبه مقدسه قم اعتکاف کرد تا به مراحل عالیه اجتهاد رسید. قبل از چهل سالگی به درخواست مردم همدان، آیت الله حائری قدس سره، ملا معصوم علی را به همدان فرستاد و پیامی نیز همراهش ارسال کرد: من مجتهد عادل را برای سرپرستی شما مردم همدان فرستادم. آیت الله همدانی تا پایان عمر، در شهر همدان زاهدانه زندگی کرد و پس از انجام خدمات فراوان، پس از ۸۶ سال زندگی بابرکت، به سوی معبود عروج کرد^۱.

۱. مجله نور علم شماره ۴۶ سال دهم دوره چهارم صفحه ۶۹.

دل‌گیر و ناراحت، نشسته بود و فکر می‌کرد چرا هر وقت می‌خواهد قرآن بخواند، برایش اتفاقی می‌افتد که نمی‌تواند. انگار توفیق تلاوت قرآن را از او گرفته بودند. یادش آمد روزی را که کنار خانه خدا از روی قرآن خوش‌خط و چاپی که همیشه همراهش داشت، مشغول قرائت بود. مرد عربی که کنارش نشسته بود، خواهش کرد قرآن را به او بدهد، ولی او دلش نمی‌آمد. مرد، دیوان اشعار یزید را زده بود زیر بغلش. او مدت‌ها بود دنبال این کتاب می‌گشت و می‌خواست برای یک بار هم که شده، اشعار یزید را ببیند. بالاخره قرآن را داد و دیوان را گرفت. درست از همان روز بود که نعمت شیرین تلاوت قرآن را از دست داد.^۲

۲. مجتهد عادل ص ۲۲۵ و ۲۲۶.

آیت الله میرزا محمد علی اراکی رحمته الله علیه

(۱۳۱۳-۱۴۱۵ ه. ق)

در اراک به دنیا آمد. پدرش را به اسم میرزا آقا فراهانی می شناختند و مادرش، از نوادگان امام زاده سید حسن واقف بود. از همان کودکی وارد حوزه علمیه اراک شد. او از قدیمی ترین شاگردان آیت الله حائری بود و در تأسیس حوزه علمیه قم با ایشان همراه بود. همواره حمایت خودش را از حرکت امام خمینی اعلام می کرد؛ تا آن جا که ظلم پهلوی را با اعمال یزید مقایسه می کرد و نهضت امام خمینی را مشابه نهضت عاشورا می دانست و بارها امام خمینی را «مجدد الاسلام» می خواند. بعد از رحلت آیت الله خوانساری، بیش از سی سال نماز جمعه را در مسجد امام حسن عسگری علیه السلام اقامه کرد و در این مدت، با تمام وجود پشتیبان ولایت فقیه بود^۱.

۱. <http://danesnameh.ir/dc/?p=1952>

به زرق و برق دنیا بی اعتنا بود. همه هم می دانستند. آیت الله سید محمد تقی خوانساری درباره اش می گفت: «کوه طلا و خاکستر در نظرش یکسان و شش دانگ حواسش، در امر تحصیل و مطالعه و بحث بود.» اما وقتی اسم قرآن به میان می آمد، چشم هایش برق می زد و جانش در آتش اشتیاق می سوخت. حتی وقتی پا به سن گذاشته بود و ضعف، وجودش را در خود گرفته بود، دست از مطالعه و تدبّر در قرآن نکشید. بسیاری از قرآن را حفظ بود و هر ماه، به جز ماه رمضان که سه بار قرآن را ختم می کرد، یک بار کل قرآن را قرائت می کرد.^۲

۲. یادنامه آیت الله العظمی اراکی، ص ۶۲۰

آیت‌الله شیخ مجتبی قزوینی رحمته

(۱۳۱۷-۱۳۸۶ ه.ق)

از اوایل نوجوانی به تحصیل علوم دینی پرداخت. بعد، به همراه پدرش به نجف اشرف رفت و پای درس سید محمدکاظم یزدی و میرزا محمدتقی شیرازی نشست. به ایران که برگشت، مدتی در قزوین ماند، بعد به قم رفت و از شیخ عبدالکریم حائری یزدی، اجازهٔ اجتهاد گرفت و در مشهد ساکن شد. رهبر معظم انقلاب، واعظ طبسی و حیدر رحیم‌پور ازغدی، از شاگردانی هستند که او به جامعهٔ دینی تقدیم کرده است.^۱

۱. مجله مشکوة، شماره ۷۸

در صحن حرم امام رضا علیه السلام راه می رفت که او را دید. مرد، در یکی از غرفه های اطراف صحن، مشغول تلاوت قرآن بود که جوانی به او نزدیک شد و با پایش به دست او زد. قرآن به روی زمین پرت شد و جوان با عصبانیت گفت: «این چیست که خودت را با آن سرگرم کرده ای؟» دلش گرفت از این همه عناد. ناگهان آیه ای به قلبش خطور کرد و درست همان موقع، جوان دل درد و حشمتناکی گرفت و ناله اش بلند شد. آن وقت او، آیت الله شیخ مجتبی قزوینی، به طرف جوان رفت و گفت: «آیه ای از قرآن کریم - که تو، به آن اهانت کردی - در نظرم آمد و تو را این طور دردمند و عاجز کرده. این دلیل بر حقانیت قرآن نیست؟» جوان آن قدر التماس کرد تا شیخ، دعایش کرد و حالش خوب شد و به این معجزه، ایمان آورد.^۲

۲. هزار و یک حکایت قرآنی ص ۲۹۲

امام خمینی علیه السلام

(۱۳۱۹-۱۴۰۹ ه.ق)

سی‌امین روز شهریور سال ۱۲۸۱ ه.ش، روز مهمی در تقویم ایران بود؛ چون فرزندی در خانواده موسوی به دنیا آمد که بعدها، تاریخ این سرزمین را زیر و رو کرد. سید روح‌الله که در پنج سالگی پدرش را به ضرب گلوله حاکمان محلی از دست داد، از همان کودکی پا به پای رنج بی‌پدری، در حوزه علمیه قم درس خواند و هنوز جوان بود که به مقام اجتهاد رسید. مبارزه علیه رژیم طاغوتی پهلوی را هم از همان روزها شروع کرد و تا پیروزی انقلاب در بهمن ۵۷ از پانزدهشت. سید روح‌الله که مردم او را «امام خمینی» صدا می‌زنند، در خرداد ۱۳۶۸ با قلبی آرام و دلی مطمئن به دیدار خدا رفت.^۱

۱. <http://fa.wikishia.net/view/سیدروح‌الله‌موسوی-خمینی>

یک‌سری قرآن در قطع کوچک تهیه کرده بود که هدیه بدهد به رزمنده‌ها. دلش می‌خواست امام امضاشان کند تا رزمنده‌ها در جبهه دل‌گرم شوند. تعداد بالا بود و وقت آقا کم. پیش خودش گفت همین که امام این قرآن‌ها را لمس کرده باشد، برای بچه‌ها کافی است. قرآن‌ها را گذاشتند داخل یک پاکت بزرگ و بردند نزدیک دستشان و ایشان هم فکر کرد نبات و شکلات است که برای تبرک آورده‌اند، دستش را آورد جلو. چشمش که افتاد به داخل پاکت، پرسید «این‌ها چیست؟» گفتند قرآن‌هایی است شامل چند سوره، خواسته‌اند برای رزمنده‌های جبهه تبرک کنید. امام ناگهان مضطرب شد، تند دستش را پس کشید و باعتاب گفت: «من قرآن را تبرک کنم؟! این چه کاریست که شما می‌کنید؟»^۲

علامه امینی رحمته

(۱۳۲۰-۱۳۹۰ هـ.ق)

در تبریز به دنیا آمد و اسمش را «عبدالحسین» گذاشتند تا سینه‌اش سرشار از عشق اهل بیت علیهم‌السلام باشد. همین هم شد و عبدالحسین، با حافظه قوی و سرعت عجیبش در درک مسائل دینی، همه نگاه‌ها را به خودش جلب کرد. همین بصیرت و هوش سرشار به کمک او آمد تا «الغدیر» را برای شیعیان، به یادگار بگذارد و تمام عمرش را صرف خدمت به اسلام کند. کثرت کار و زحمت بی‌شماری که امینی در راه خدمت به مذهب کشید، کم‌کم قوای بدنی او را ضعیف ساخت تا منتهی به رحلتش گردید. در آخرین لحظات عمرش هم از قرآن و مناجات غافل نبود و با چشمانی اشک‌بار، دعای عدیله و مناجات‌های صحیفه سجادیه را می‌خواند.^۱

۱. گلبرگ - خرداد ۱۳۸۱، شماره ۳۰ - درگذشت علامه امینی رحمته

یکی از یادگاری‌هایش یازده جلد کتاب «الغدیر» است که برای اثبات حقانیت شیعه جمع‌آوری کرده. جوان که بود، دوتا کتاب را هیچ‌وقت از خودش دور نمی‌کرد؛ قرآن و نهج البلاغه. موقع خواندن قرآن هم همیشه به یاد مولایش علی علیه السلام بود. اعتقاد داشت تمام آیاتی که با «یا ایها الذین آمنوا» شروع می‌شوند، اولین مخاطبشان مولا علی علیه السلام است. هر وقت به این آیه‌ها می‌رسید، بیش تردقت می‌کرد و اگر احساس می‌کرد خوب نفهمیده، از پدرش - که عالم و فاضل بود - می‌پرسید و پدر هم با حوصله آیه را برایش تفسیر می‌کرد. گاهی موقع مطالعه، حالش دگرگون می‌شد و نم‌نم، گریه می‌کرد. علامه امینی، عاشق قرآنی بود که حقانیت ولایت علی علیه السلام در آیات نورانی‌اش بود.^۲

۲. هزار و یک حکایت قرآنی ص ۳۳۶

آیت الله سید عبدالکریم کشمیری رحمۃ اللہ علیہ

(۱۳۴۳ - ۱۴۱۹ ق)

از خانه شان تا حرم امیرالمؤمنین علیه السلام، چند قدمی بیشتر نبود. گاهی پدرش سراغ کفشدار حرم می رفت و سراغ سید عبدالکریم رامی گرفت و اگر می فهمید آن روز به زیارت نیامده، تا پایان روز با او صحبت نمی کرد و این چنین بود که سید عبدالکریم، تحت تربیت چنین پدری، بزرگ شد و پا در مسیر حوزه گذاشت. پدرش از علما بود و خانه شان محل رفت و آمد بزرگان دینی؛ و از برکات خاک مقدس نجف و نفسِ حقِ علما، چشمش به بسیاری از نادیدنی ها باز شد. تأثیرات نشست و برخاست با بزرگان اخلاق و عرفان، او را به مقامات والایی رساند که البته در زندگی بسیار ساده و متواضعانه اش هیچ تأثیری نگذاشت و تا پایان عمر همچون طلبه ای ساده، گمنام زندگی کرد^۱.

۱. کتاب آفتاب خوبان



وقتی نجف بود، هر سه روز یک ختم قرآن می‌کرد. هر وقت کسی مشکلی داشت یا دستورالعملی می‌خواست برای رسیدن به مقامات عرفانی، توصیه‌اش می‌کرد به بعضی سوره‌ها و آیات قرآن. اصرار داشت که سوره‌های بزرگ‌تر مثل «آل عمران» را بخوانند. یک روز یک نفر از اهل دانش آمد سراغش. با خانواده‌اش مشکل پیدا کرده بود و دنبال راه حل می‌گشت. مضطرب و پریشان آمده بود پیش آیت‌الله تا برای حل مشکل راهی پیش پایش بگذارد و نجاتش بدهد از این همه اضطراب. آیت‌الله کشمیری نگاهش کرد و گفت: «قرآن بخوانید تا این مشکل حل شود.» مرد خجالت‌زده، سرش را پایین انداخت. سید عبدالکریم راست می‌گفت. مرد مدت‌ها بود که لای قرآن را باز نکرده بود.^۲

۲. روح و ریحان ص ۷۶

علامه محمد حسین طباطبائی رحمته الله علیه

(۱۲۸۱-۱۳۶۰.ه.ش)

در نوجوانی علاقه زیادی به تحصیل نداشت و هر چه می خواند، نمی فهمید. چهار سال را به همین نحو گذراند، اما بعد، عنایت خدا دست گیرش شد و او را بی تاب تحصیل علم کرد. از آن روز، زشت و زیبای جهان را فراموش کرد. ده سال را در حوزه نجف گذراند و آن جا، ضمن بهرمندی از اساتیدی چون آیت الله نائینی و آیت الله محمد حسین غروی اصفهانی در فقه و اصول، در محضر آیت الله سید علی قاضی طباطبائی، از عرفان، بهره ها برد، اما تنگی معیشت به مراجعت به ایران و ادارش کرد. ده سال در تبریز به زراعت مشغول شد و بعد به قم رفت. آن جا حلقه ای در فلسفه شکل داد که در آن، از «هانری کربن» فرانسوی تا برخی از مهم ترین فلاسفه امروز ایران، در محضرش زانوی شاگردی می زدند.^۲

۱. گلبرگ - آبان ۱۳۸۶، شماره ۹۲ - درگذشت علامه سید محمد حسین طباطبائی

۲. http://fa.wikishia.net/view/سید_محمد_حسین_طباطبائی

برایش مهمان آمده بود. از مهمان‌ها پذیرایی گرمی کرد تا شب. موقع خواب، برای هر کدام از مهمان‌ها، قرآنی آورد. مهمان‌ها متعجب نگاهش می‌کردند. کم‌کم شصتشان خیردار شد از سنت حسنه علامه. رسم داشت که قبل از خواب، مقداری قرآن تلاوت کند؛ یک جزء یا کمی کم‌تر. عقیده اش این بود که کتاب خدا برای اهل ادب در بلاغت، برای فیلسوف در فلسفه، برای جامعه‌شناس در علوم اجتماعی، برای قانون‌گذار در وضع قوانین، برای سیاست‌مدار در فن سیاست، برای حاکم در مورد جهان‌داری و خلاصه برای همه جهانیان در تمامی شئون زندگی، یک معجزه بزرگ و بهت‌آور است. نه فقط روزها، که شب‌های زندگی علامه طباطبایی و مهمانانش حتی، از قرآن خالی نبود.^۳

۳. مجله بشارت، سال اول، شماره دوم ص ۳۴

آیت‌الله بهاء‌الدینی رحمته‌الله‌علیه

(۱۲۸۷-۱۳۷۶ ه. ش)

به خاطر می‌آورد که از یک سالگی اش افراد پاکتینت را دوست داشت و خیر و شر را می‌فهمید. در نوجوانی در درس شیخ عبدالکریم حائری یزدی شرکت می‌کرد. اجازه اجتهادش را در بیست و پنج سالگی توسط سید محمد تقی خوانساری گرفت. در علم اخلاق چنان سرآمد بود که امام خمینی رحمته‌الله‌علیه مجلس درس ایشان را توصیه می‌کرد. شاگردانی مثل مرتضی مطهری، احمد جنتی، علی مشکینی، محمد فاضل لنکرانی تربیت کرد. از دوازده سالگی دوست و همفکر امام بود و وقتی ایشان قیام کرد معروف بود که کسی که در حرکات مبارزاتی با امام بیش‌ترین هماهنگی را دارد ایشان است^۱.

۱. <http://hozeh.tebyan.net/newmobile.aspx?pid=86222>

آدم اهل مطالعه‌ای بود؛ اما نه همیشه از روی کتاب! فکر کردنش را هم مطالعه حساب می‌کرد. می‌نشست به ورق زدن افکار روشنی که همه، منشأ خیر و برکت بودند. گاهی می‌شد که کسی می‌رفت سراغش و صدایش می‌کرد و او متوجه نمی‌شد. بعد که فرد را کنار خودش حس می‌کرد، می‌گفت: «ببخشید! مشغول مطالعه بودم!» در رابطه با قرآن هم همین‌طور بود. بیش‌تر از آن‌که قرآن را از رو بخواند، گوش می‌کرد. انگار تدبّر و تفکر را از راه گوش، بیش‌تر می‌پسندید. یک بار که داشت نوار عبدالباسط^۲ گوش می‌داد؛ شخصی معترض گفت: «چرا نوار سنی‌ها را گوش می‌دهید؟» آقا پرسید: «اشکالش چیست؟» گفت: «آن‌ها قرآن را نمی‌فهمند.» آقا مکتبی کرد و گفت: «شیعه و سنی، هیچ‌کدام قرآن را نمی‌فهمند!»^۳

۲. استاد عبدالباسط محمد عبدالصمد.

۳. هزار و یک حکایت قرآنی صفحه ۴۱۷.

آیت الله محمد تقی بهجت رحمته الله علیه

(۱۲۹۵-۱۳۸۸ ه.ش)

تحصیلاتش را از فومن آغاز کرد و در ۱۴ سالگی به کربلا رفت و در آنجا مُلّیس شد. ابتدا بخش‌های پایانی سطح عالی علوم حوزوی را در محضر استادانی همچون مرتضی طالقانی به پایان رساند و سپس وارد دروس خارج فقه و اصول شد. وقتی در هجده سالگی وارد نجف اشرف شد، گمشده خویش را در وجود آیه الله سیدعلی قاضی یافت و او تأثیر بسیاری بر روش عرفانی و مراتب معنوی محمدتقی گذاشت. وقتی به قم برگشت یکی از مهم‌ترین و دقیق‌ترین مستشکلان مجلس درس آیه الله بروجردی شد. بدین روی، لب از نقد و اشکال علمی بست تا به چشم نیاید. همان‌جا در قم به ادامه تحصیل و تربیت شاگردان پرداخت و تا پایان عمر ساکن این شهر بود.^۱

۱. <http://wikifeqh.ir/> محمدتقی بهجت

راه که می افتاد، چشم هایش را به زمین می دوخت و نمی دید حلقه مردم مشتاقی را که آمده بودند تا سیر دل، فقط تماشایش کنند. چه خوب گفته اند که دیدار علما، عبادت است! آیت الله بهجت که به سمت مسجد فاطمیه می رفت و زیر لب ذکر می گفت، راه را، راه قرآن می دید. افسوس می خورد که چرا شب های احیا، قرآن بر سر می گذاریم و در مقام عمل، آیه های حجاب، غیبت، کذب و آیات «وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ»^۲؛ وای بر کم فروشان، «وَلَا تُقَلِّ لَهُمَا أَفْ»^۳؛ پس به پدر و مادر اف نگو و همچنین «وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرْحًا»^۴؛ و با ناز و تکبر در روی زمین راه مرو... را زیر پا می گذاریم و پامال می کنیم.^۵

۲. مطففین، ۱۰.

۳. اسراء، ۲۳.

۴. لقمان، ۱۸.

۵. در محضر آیه الله العظمی بهجت ج ۲ ص ۲۹۸.

آیت الله صافی گلپایگانی دام ظلّه (۱۳۹۷.ه.ش -)

از پدری فقیه و مادری مجتهدزاده به دنیا آمد. در نوجوانی وارد حوزه علمیه شد. در قم و نجف تحصیل کرد. شاگرد سید محمد تقی خوانساری در قم بود. آیت الله سید جمال الدین هاشمی گلپایگانی اجازه‌ی اجتهاد ایشان را در نجف صادر کرد. امام خمینی علیه السلام اندیشه فقهاتی و حضور آگاهانه‌اش را در مسائل مهم ارج می نهاد. عضویت مجلس خبرگان اول و شورای نگهبان از جمله جلوه‌های حضور وی در سیاست است. تالیف حدود هشتاد اثر، از ویژگی‌های علمی ایشان است. با ارتحال آیت الله العظمی گلپایگانی، در سال ۱۳۷۲.ه.ش، بنا به تقاضاهای مکرر علما و مردم، تصدی مرجعیت را پذیرفت^۱.

۱. https://fa.wikipedia.org/wiki/لطف_الله_صافی_گلپایگانی

زیاد پیشش می‌آیند و از او، دارویی برای دردهایشان می‌خواهند؛ دردهایی که روحشان را خسته کرده بود. آیت‌الله صافی گلپایگانی بهترین و کارسازترین دارو را به دستشان می‌دهد. می‌گوید: «باید به قرآن پناه ببریم. شفای همه امراض روحی ما و همه بشریت، آشنایی با هدایت‌های قرآن مجید است که بشر را از تاریکی‌ها به نور و روشنایی و از سقوط در منجلاب‌های فساد، نجات می‌دهد.»^۲ وقتی هم که راه ترویج معارف قرآن را از او می‌پرسند، خیلی ساده می‌گوید: «برای ترویج و دعوت قرآن، هیچ وسیله‌ای بهتر از خود قرآن و نشر هدایت‌های آن نیست. هرچه بیشتر با قرآن آشنا شویم و به سایه قرآن پناه ببریم، به مراتب بصیرت و آگاهی بیشتری نائل می‌شویم.»^۳

۲. www.saafi.com پیام حضرت آیت الله العظمی صافی به المپیاد قرآنی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم

۳. همان

آیت الله شهید مرتضی مطهری رحمته الله علیه

(۱۲۹۸-۱۳۵۸ ه. ش)

همه اقوام جز پدر و دایی اش می گفتند با آن استعداد درخشان، باید و می تواند در ادارات دولتی پیشرفت کند، اما او دنبال پیشرفت دیگری بود. هجوم فرقه های التقاطی به آموزه های دینی را تاب نمی آورد و با سلاح عقل و نقل به جنگ شان رفته بود. از سیاست نیز غافل نبود. با فداییان اسلام حشر و نشر داشت. در پانزده خرداد چهل و دو با سخنرانی اش مردم را تشویق به قیام کرد و خودش زندانی شد. امام او را مسئول هدایت فکری هیئت های مؤتلفه اسلامی کرده بود. منزلش بعد از تبعید امام، محل هدایت انقلاب در داخل کشور بود. گروهک های منحرف حریف قلم و زبان سرخس نشدند و او را به شهادت رساندند^۱.

۱. شریه اسوه شماره ۴۱.

شب که می‌رسید، همه جا ساکت می‌شد و نور ماه، آرام، خودش را می‌کشید پشت پنجره‌های اتاق. هر کدام از بچه‌ها می‌رفتند در رختخوابشان دراز می‌کشیدند تا خوابشان بیبرد. سرشان که به بالش می‌رسید، صدایی آرام‌تر از سکوت شب از اتاق پدر جریان پیدا می‌کرد و در تمام فضای خانه می‌پیچید. پدر با خودش عهد کرده بود که همیشه انجامش بدهد و هیچ‌وقت هم ترکش نکرد. بچه‌ها همگی عادت کرده بودند با صدای پدر به خواب بروند. آخرین صدایی که قبل خواب می‌شنیدند، صدای او بود. کار به آن جا رسیده بود که شب‌ها اگر صدای صوت قرآن از اتاقش نمی‌آمد، خوابشان نمی‌برد. امکان نداشت که استاد مطهری حتی یک شب هم بدون خواندن قرآن به رخت خواب برود، ولو شده به مقدار کم^۲.

۲. سرگذشت‌های ویژه، ج ۱، ص ۵۷

آیت الله حسن زاده آملی دام ظلّه

(۱۳۰۷ ش -)

در لاریجان آمل متولد شد. تحصیل را در همان جا آغاز کرد، شهریور ۱۳۲۹ به تهران آمد و چند سالی در مدرسه حاج ابوالفتح به سر برد و باقی کتب حوزوی را نزد سید احمد لواسانی خواند. ۱۳ سال شاگردی محمدتقی آملی و ابوالحسن شعرانی را کرد و اجازه اجتهاد گرفت. در سال ۱۳۴۲ پس از ورود به قم، به تدریس معارف حوزوی و فنون ریاضی پرداخت و مدت ۱۷ سال از محضر سید محمدحسین طباطبایی بهره برد. ایشان صاحب آثاری فلسفی، عرفانی، ریاضی، روایی و ادبی است.^۱

۱. https://fa.wikipedia.org/wiki/حسن_حسن_زاده_آملی

علامه است و دانشمند. در این روزهای سخت تاریک، چشم‌های نافذش، حقایق بی‌شماری را می‌بیند. می‌خواهد دست مردم را هم بگیرد و این حقایق را نشانشان بدهد. معتقد است که هر قدر انسان با قرآن مأنوس باشد، به کمال نزدیک‌تر شده است؛ زیرا آیات آن در حقیقت، درجات ذات انسان و مدارج آن، نردبان عروج و تکامل است. دلش می‌خواهد مردم مهمان خدا شوند و مزه ناب معرفت را بچشند. فکر می‌کند هر چه جانمان بخواهد، در قرآن یافت می‌شود، فقط باید در پیشگاه قرآن به درس بنشینیم تا استادمان خدا باشد.^۲

۲. در محضر استاد حسن زاده آملی، ص ۱۳

آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای دام‌ظله

(۱۳۱۸ ه. ش -)

از همان وقت که طلبه جوانی بود، در کنار تدریس سطوح عالی در حوزه، مجالس عمومی داشت. حرف‌هایش دریچه تازه‌ای از اسلام را به سوی مخاطب باز می‌کرد و او را به این نتیجه می‌رساند که باید در کشور، حکومتی بر پایه دین ایجاد شود. بارها زندانی و تبعید شد. پیروزی انقلاب، باری را که بر دوش او بود، سنگین‌تر کرد. تأسیس سپاه پاسداران، نمایندگی در مجلس شورای اسلامی، مدیریت جنگ به عنوان نماینده امام در شورای عالی دفاع و سپس در قامت رییس جمهور، برخی از خدمات او به نهال انقلاب در زمان حیات امام بود. بعد، همان‌گونه که پیر جماران پیش‌بینی کرده بود، پس از رحلتش، با وجود سیدعلی خامنه‌ای انقلاب با هیچ بن‌بستی مواجه نشد^۱.

۱. <http://farsi.khamenei.ir/memory-content?id=26142>

سال‌های قبل از انقلاب بود. آقا دلش گرفته بود. با آن نگاه گیرا و آن قلب روشن، نشسته بود روبروی طلبه‌ها. قرار بود برایشان درس تفسیر بگوید. غصه‌اش را با طلبه‌ها در میان گذاشت: «ما از اول «بدان ایدک الله» تا وقتی که ورقهٔ اجتهادمان را می‌گیریم، می‌توانیم حتی یک بار به قرآن مراجعه نکنیم. یعنی وضع درسی ما این طور است که اگر طلبه‌ای از ابتدا، حتی یک بار به قرآن مراجعه نکند، می‌تواند همین رشتهٔ ما را از اول تا آخر سیر کند و مجتهد بشود. چرا؟ چون درس ما از قرآن عبور نمی‌کند.»^۲ بعدها که انقلاب شد و او، سگان رهبری نظام را به دست گرفت، وقتی خاطرهٔ این درس را تعریف می‌کرد، گفت: «متأسفانه حالا هم که نگاه می‌کنم، می‌بینم همان طور است.»^۳

۲. ۱۳۷۰/۶/۳۱ بیانات در آغاز درس خارج فقه،

۳. همان.

حجۀ الاسلام محسن قرائتی دامرظله

(۱۳۲۴ش -)

از چهارده سالگی وارد حوزه شد. با جلسات تفسیر قرآن مرحوم آیت الله حاج شیخ علی آقا نجفی دلش شیفته قرآن شد و از آن وقت تا به حال با قرآن مأنوس است. او در تلاش پانزده ساله آیت الله مکارم شیرازی، برای تألیف «تفسیر نمونه»، در کنار ایشان بوده. علاوه بر این، حاصل تأملات مداوم و پی‌گیر خودش در کلام خدا را در کتاب «تفسیر نور» نوشته است. آیت الله مشکینی روزی پیشنهاد معامله‌ای را به او می‌دهد و می‌گوید: «ثواب جلساتی که شما برای نسل جوان دارید از من، و ثواب درس‌هایی که من در حوزه می‌دهم از شما!» آن وقت ها آیت الله مشکینی برای حداقل هزار طلبه، درس مکاسب و تفسیر می‌گفت و حجۀ الاسلام قرائتی برای بیست جوان، درس اصول عقاید^۱.

۱. <http://www.qaraati.ir/show.php?page=biographi&id=1>

به برکت قرآن است که همه او را می‌شناسند. یک عمر است که کنار تختۀ قدیمی‌اش می‌ایستد، با آن خط خوش زیبا، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» ش را می‌نویسد و زیرش، با همان شکل و شمایل آشنا، می‌نویسد: «درس‌هایی از قرآن». یک عمر است که همه، حاج‌آقا قرائتی را در کسوت معلم قرآن می‌شناسند. با همان لهجه شیرینش، خاطره‌ای می‌گوید: «یکی از علما می‌گفت: «کنار قبر رسول خدا ﷺ نشسته بودم. گفتم: یا رسول الله! قرآن در دست من است، آن را باز می‌کنم، نظر خود را برای ما بگو. همین که قرآن را باز کردم این آیه آمد: «يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا»^۲ بله، قرآن مهجور است.»^۳

۲. يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا؛ پروردگارا! قوم من قرآن را رها کردند. فرقان/۳۰:

۳. صول عقاید، ص: ۲۵۲

